

مقدمه

همه مکاتب آسمانی، مدعی تضمین سعادت و برخورداری از حقانیت می‌باشند. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که چه چیزی حقانیت یا بطلان یک دین، یا ادعای دینی را اثبات می‌کند؟ در برخورد با ادیان چه معیاری برای بیان حقانیت آنها وجود دارد؟ آیا معیار صدق برون دینی و مستقلی، که به سنت دینی خاص وابسته نباشد، برای بیان این امر می‌توان ارائه کرد؟

برخی صاحب‌نظران در مسائل فلسفه دین، در وجود معیار مستقل بر این بیان حقانیت دین تشکیک نموده‌اند. از این‌رو، پاسخ آنها به پرسش‌های فوق، منفی است. ایشان موضع خود در نفی معیار مستقل برای ارزیابی و سنجش ادیان و بازشناسی دین حق از باطل را به اشکال گوناگون توجیه نموده‌اند. آراء و نظرات فیلیپس، (D. Z. Phillips) پیتر وینچ، (Peter Winch) شلت، کونگ، ویتگنشتاین، (Wittgenstein) و برخی اندیشمندان دیگر در این‌باره قابل توجه است (Richards Glyn, 1989, p. 103).

برخی نیز در مقام پاسخ، وجود معیار برای تشخیص دین حق از باطل را پذیرفته‌اند، اما در بیان تعیین آن معیار، دچار اختلاف شده و نظریات مختلفی ارائه نموده‌اند. از این‌رو، معیارهای متعددی را در این‌باره می‌توان به دست آورد.

معیارهای برون دینی حقانیت ادیان

دیدگاه‌ها و نظریات متعددی، به عنوان معیار برون دینی برای بازشناسی دین حق از ادیان باطل می‌توان یافت. برخی از مهم‌ترین این دیدگاه‌ها را ابتدا طرح و سپس، به بررسی و نقد آنها می‌پردازیم:

۱. گروهی صدق و حقانیت یک دین را در قابل تحقیق فرجام‌شناسی دانسته‌اند. این دیدگاه، متأثر از «اصل تحقیق‌پذیری» در مکتب پوزیتیویسم منطقی در رابطه با معیار صدق و معناداری گزاره‌ها است، توسط جان هیک، در جهت نجات‌بخشی گزاره‌های دینی از پوچی و بی‌محتوایی مطرح گردیده است. هیک، اصل سخن پوزیتیویست‌ها را می‌پذیرد که معنای گزاره‌های واقعی، به نحوی با تجربه سر و کار پیدا می‌کند. وی با اذعان به اینکه هنوز ضابطه معین و روشنی برای معنا به دست نیامده، (Hick, 1985, p. 112-113) اصل تحقیق‌پذیری خفیف را در باب گزاره‌های دینی پذیرفت و تلاش کرد تا از بی‌معنا شدن آنها جلوگیری کند. براین اساس، وی زبان دین را شناختاری و نه احساسی صرف می‌داند و بر این باور بود که در وضعیت فرجام‌شناسی، نسبت به گزاره‌های دینی به قطعیت شناختاری دست خواهیم یافت. (Hick, 1977) از نگاه وی، انسان‌های مؤمن و کافر همانند دو شخص می‌باشند که در

تحلیل و بررسی معیار حقانیت در ادیان

یحیی نورمحمدی* / محمدرضا نورمحمدی**

چکیده

همواره در خصوص هر دینی این سؤال مطرح است که آیا از حقانیت برخوردار است و چه معیار و ملاکی برای ارزیابی و بازشناسی دین حق از دین باطل وجود دارد؟ از جمله معیارهایی که در این زمینه مطرح است، عبارتند از: قابلیت فرجام‌شناسی، معیار اخلاقی، تجربه دینی، انسجام درونی، زنده بودن دین، تاریخ اعتبار الهی و مطابقت با واقع. در این مقال، به تحلیل و بررسی این معیارها می‌پردازیم. از جمع بین معیارها، معیار مورد قبول عبارت است از: دینی می‌تواند حق باشد که اولاً، همه معارف و احکام عملی و دستورات اخلاقی موجود در آن دین، مطابق با واقع و نفس‌الامر متناسب خودش باشد. ثانیاً، این مدعای ادیان که خود را راهی مورد تأیید خداوند متعال برای رسیدن به کمال و سعادت معرفی می‌کنند، مطابق با واقع باشد؛ یعنی خداوند متعال نیز آن دین را به عنوان طریقی برای رسیدن به خود، و برنامه‌ای برای زندگی مورد رضایت خود مورد تأیید قرار داده باشد و هنوز اراده الهی به این امر تعلق گرفته باشد که انسان‌ها از طریق پیروی از آن دین، به سعادت و قرب الهی نائل آیند. نکته مهم و در خور توجه این است که ادیانی برخوردار از حقانیت هستند که علاوه بر الهی بودن، اعتبار آنها سرنیموده و دچار تحریف نشده باشند، و همه آموزه‌های آن مطابق با واقع باشد.

کلیدواژه‌ها: حق، دین، فرجام‌شناسی، انسجام درونی، تجربه دینی، مطابقت با واقع.

یک مسیر و جاده واحد همراه و همسفر هستند؛ یکی از آنها معتقد است که آن مسیر به یک شهر آسمانی و بهشتی منتهی می‌شود و دیگری معتقد است که در پایان مسیر، هیچ چیزی وجود ندارد و آن راه را به خاطر نبود راه دیگر و به عنوان حرکتی بی‌هدف و اجتناب‌ناپذیر طی می‌کند. آنها نه تنها راجع به مقصد غایی راه و سفر، بلکه در مورد جزئیاتی که در مسیر پیش می‌آید نیز از انتظارات متفاوتی برخوردار هستند. در خلال سفر، در مورد قضیه‌ای مثلاً، وجود شهر آسمانی در انتهای مسیر، که بین آنها مطرح است، امری تجربی نیست؛ چراکه هیچ کدام از آن دو، انتهای سفر را تجربه نکرده‌اند. با این حال، هنگامی که آخرین پیچ راه را طی می‌کنند، به ناگاه روشن می‌شود که یکی از آنها درست می‌اندیشیده و دیگری نادرست. هر چند موضوع از مقوله امور تجربی نبوده، اما از ابتدا واقعی و حقیقی بوده است و صرفاً یک احساس متفاوت نسبت به مسیر و جاده از سوی آن دو نفر نبوده است. به عبارت دیگر، حالت آن دو نفر نسبت به مسیر، صرفاً یک احساس خالی از حکم نبوده است، بلکه آن دو دارای دو تفسیر متضاد و متقابل از مسیر، که مشتمل بر دو حکم و تصدیق حقیقتاً مخالف و معارض می‌باشند، بوده‌اند. اگرچه احکامی که شرایط تصدیقی آنها از این ویژگی خاص برخوردار است، ضمانت صدق آنها، به‌واسطه عاملی در آینده روشن خواهد شد (Hick, Problems..., P. 111). نباید انتظار داشت که گزاره‌های دینی با مشاهدات ساده‌ای به اثبات برسند، بلکه در آخرت، یک رشته تجربه‌ها لازم است که مستقیم یا غیرمستقیم، به تأیید مجموعه باورهای دینی مدد رسانند تا به حد قطعیت شناختاری برسند. بنابراین، برای تحقیق گزاره‌های مربوط به دین و خدا، نباید انتظار داشت که همان کارهایی را انجام دهیم و همان مشاهداتی را داشته باشیم که برای تحقیق گزاره‌های مربوط به وجود اشیا طبیعی داریم (Ibid, p. 118-119; Hick, Theology..., v. XVII, p. 28).

اما این دیدگاه با توجه به مشکلاتی که در اصل تحقیق‌پذیری و نیز مشکلاتی که در مبانی دیگر نظریه‌های یک وجود دارد، مانع از شکل‌گیری یک نظریه کارآمد و مفید است؛ زیرا اولاً، ملاک قراردادن تجربه برای معناداری قضایا، حتی در قضایای علوم تجربی، مورد قبول نیست؛ زیرا می‌توان معنای قضایا را از راه‌های دیگری نیز ادراک نمود. مثلاً، از طریق مشابَهت، مقایسه، تمثیل، عملیات تجربیدی ذهن و غیر اینها. مفاهیم فلسفی، ریاضی و منطقی از طریق همین تجربید حاصل می‌شوند. بنابراین، نظریه «تحقیق‌پذیری» پوزیتیویست‌ها مردود می‌باشد.

ثانیاً، این سؤال مطرح است که یک از ارائه نظریه خود، چه چیزی را دنبال می‌کند؟ آیا به دنبال بیان ضابطه‌ای برای معنا یا معناداری گزاره‌های دینی است، یا به دنبال معرفی معیاری برای صدق‌یابی و

اثبات ادعاهای دینی؟ هیچ‌یک از این دو جهت، اهداف او را تأمین نخواهد کرد؛ زیرا با توجه به انتقاداتی که به اصل تحقیق‌پذیری و جانشین‌های آن وارد است، این اصل نمی‌تواند به عنوان یک ضابطه برای معناداری گزاره‌ها به کار آید.

اما اگر هیک در پی اثبات صدق باشد، این سؤال است که از اثبات اخروی چه سودی حاصل شود؟ چراکه ما به دنبال اثبات حقانیت یا بطلان آموزه‌های دینی هستیم. شکل‌گیری اعتقادات و جهان‌بینی، ممکن است در زندگی دنیوی ما ثمربخش باشد، اما در آخرت، صحت یا بطلان آنها سودی نمی‌بخشد. ما نیازمند یقین تکلیف خود در این دنیا هستیم، اثبات اخروی نیاز به نظریه‌پردازی ندارد (هیک، ۱۳۷۸، ص ۱۹۱-۲۱۵).

ثالثاً، بسیاری از گزاره‌ها در ادیان وجود دارند که صاحبان و پیروان آنها مدعی بدهاقت آنها هستند؛ قضیه‌ای بدیهی است که هم صادق و یقینی باشد و هم صدق و قطعیت آن خَلَل‌ناپذیر باشد. حال این سؤال مطرح است که بر اساس چه ملاک و معیاری چنین گزاره‌هایی را بدیهی، و یقینی و قطعی‌الصدق برشمرده‌اند؟ اگر معیار آنها فرجام‌گرایی باشد، هنوز معاد و فرجامی برپا نشده است تا صدق و قطعیت آنها اثبات شود. بنابراین، باید پذیرفت که در بازشناسی و سنجش گزاره‌های دینی، معیار دیگری غیر از معیار فرجام‌گرایی مورد نظر و پذیرش می‌باشد. با همان معیار در همین دنیا و پیش از رسیدن معاد و فرجام جهان، می‌توان گزاره‌ها و اعتقادات ادیان را مورد ارزیابی قرار داد و به صدق و کذب یا حق و باطل بودن آنها پی برد.

۲. از سوی جان هیک در این‌باره، معیار دیگری ارائه شده است. وی در این معیار، اخلاق را مورد توجه قرار داده است و معیاری اخلاقی برای صدق و حقانیت یک دین ارائه نموده است. به عقیده وی، استدلال و برهان نمی‌تواند معیار معتبری برای سنجش ادیان فراهم نماید. از این‌ور، باید معیار اخلاقی را در سنجش آنها به کار گرفت. البته وی معترف است که به طور کلی، درباره هیچ دینی نمی‌توان داوری نمود و آن را خوب یا بد انگاشت، اما در مورد اجزای دین چنین کاری امکان‌پذیر است (Hick, On Grading..., P. 85). براساس این معیار، می‌توان گفت: اگر افعال غیراخلاقی، اعتراف از سرایمان شخص را بد جلوه دهند، در این صورت کذب باورهای دینی شخص ثابت خواهد شد (Hick, 1974, p. 105; Hick, 1988; Glyn, 1989, p. 105).

در مورد این معیار نیز این پرسش مطرح است که معیار اخلاقی چه کسی باید مورد استناد قرار گیرد؟ آیا باید به ملاک اخلاقی شما استناد جست؟ ولی معیار اخلاقی شما، به چه دلیل معتبر است و

دیگران چرا باید تابع معیار اخلاقی شما باشند؟ اگر معیار اخلاقی هر آیینی برای پیروان همان آیین معتبر است، چگونه می‌توان با آن در مورد آیین‌های دیگر داوری کرد؟ (حسین‌زاده، ۱۳۸۸، ص ۱۵۰) علاوه بر اینکه، معیار اخلاقی، نمی‌تواند یک معیار کامل و جامعی برای ارزیابی و سنجش همه اجزاء ادیان، اعم از اصول اعتقادی، احکام و گزاره‌های ارزشی و اخلاقی باشد؛ چراکه دست‌کم برای ارزیابی گزاره‌های ارزشی و اخلاقی، از معیاری غیر از معیار اخلاقی باید بهره جست. در واقع، همان معیاری که سبب صدق و حقانیت معیار اخلاقی است، را باید به عنوان معیاری برای گزاره‌های ارزشی و اخلاقی دینی به کار رود.

۳. پاره‌ای از طرفداران پلورالیسم دینی نیز به تبعیت از جان هیک، در مقابل باورها و سنت‌های دینی خاص، که قابل بررسی و ارزیابی‌اند، تجربه دینی را به عنوان معیار صدق معرفی کرده‌اند و حقانیت در ادیان را به معنای تحول‌بخشی و تأثیرگذاری بر انسان‌ها دانسته‌اند. در این دیدگاه، تجربه دینی آنچنان‌که هست، یعنی مستقل از جلوه‌های تاریخی خاص باور دینی، و جدا از شرائط تاریخی زبان و سنت دینی در نظر گرفته می‌شود. ایشان با غیرشناختاری و غیرواقع‌نما دانستن زبان دین، رقابت ادیان را منتفی دانسته، بر این باورند که گزاره‌های ادیان در حیات دینی خاص خود معنا دارند. بر اساس این معیار، «حق» عبارت است از اینکه یک جامعه دینی، تجربه دینی مشترکی را تأیید کرده و دارای تجربه دینی مشترکی باشد. بنابراین، رقیب دانستن ادیان و حق و باطل خواندن آنها ناتمام است؛ زیرا حق و باطل بودن ادیان، به معنای مطابقت و عدم مطابقت آنها با واقع نیست، بلکه حقانیت به معنای تجربه دینی، و به عبارت دیگر، تحول‌بخشی و تأثیر گذاشتن در انسان‌هاست. از این‌رو، اگر دینی در حیات آدمی تأثیر بگذارد، حق و معنادار است. (Glyn, 1989, p. 106) بر این اساس، هیچ تفاوت معرفت‌شناسانه یا فرجام‌شناسانه‌ای میان ادیان، با یکدیگر و با سایر مکاتب بشری قابل تصور نیست. دین به تجربه دینی فروکاهیده می‌شود، و حقیقت و گوهر دین صرفاً، تجربه‌ای شخصی معرفی می‌شود. در نتیجه، اساس استدلال و حقانیت فرو می‌ریزد؛ زیرا اگر دین عبارت است از احساس شخصی و درونی، راهی برای تشخیص حق از خطا، صادق از کاذب نخواهد بود. چنان‌که نمی‌توان دینی را بر دین دیگر ترجیح داد. علاوه بر اینکه، هر دین یا مکتب غیرالهی و آیین‌های موهوم و خرافی همچون بت‌پرستی، شیطان‌پرستی و انسان‌گرایی نیز می‌توانند چنین احساسی را در انسان ایجاد کنند. پس باید حق باشند. به علاوه، بحران منطقی و عقلی صریحی در بر دارد و مستلزم اجتماع نقیضین و ضدین است.

۴. معیار دیگری که برای حق بودن یک دین بیان شده است، «انسجام درونی» است. اما این معیار

نیز - بر فرض اعتبار آن - صرفاً با آن می‌توان اعتقادی را در نظام دینی خاصی مورد بررسی قرار داده و ملاحظه کرد که آیا آن اعتقاد با آن نظام دینی خاص منسجم و سازگار است یا نه؟ اما برای تشخیص اینکه آیین یا مکتبی، موهوم یا خرافی است و نمی‌تواند راهی به سوی حق باشد، این معیار مذکور کارایی لازم را ندارد. به علاوه، معیار انسجام، مشکلاتی اساسی دارد که در مباحث شناخت‌شناسی بیان شده است. (حسین‌زاده، ۱۳۸۸ ص ۱۵۰)

۵. سنت‌گرایان نیز سه عامل را نشانه حق بودن یک دین معرفی نموده‌اند:

الف. از جانب حق و به سوی آن بودن: به این معنا که از طریق وحی و پیام یا تجلیات آن حقیقت مطلق و غایی به سوی بشر آمده باشد و آدمی را سرسپرده خداوند و متصل به آن سرچشمه و خاستگاه حقیقی بسازد (نصر، ۱۳۸۰، ص ۶۳).

در این معیار اشکالاتی وجود دارد: اولاً، اگر دینی از ناحیه حق آمده باشد، اما در طول زمان دچار تحریف شده باشد، طبق معیار سنت‌گرایان باید حق باشد. در حالی‌که یقین داریم آموزه‌های تحریف‌شده آن دین، از بیرون وارد آن شده است و مورد تأیید خداوند متعال نمی‌باشد.

ثانیاً، چنانچه دینی که از سوی حق آمده است، تاریخ انقضایی برای اعتبار آن از سوی خداوند متعال در نظر گرفته شده باشد، آیا پس از آن تاریخ نیز می‌توان مدعی شد که این دین، هنوز هم حق است و راهی به سوی خداوند متعال می‌باشد؟

ثالثاً، ادیانی مانند کنفوسیوس، بودیسم، شیئتو، جین، ادیان سرخ‌پوستان آمریکا، برخی قبایل سیاه‌پوست آفریقا و... که از نگاه سنت‌گرایان و بخصوص سیدحسین نصر، جزء ادیان حق محسوب می‌شوند (نصر، ۱۳۸۲، ص ۹۶)، را چگونه می‌توان الهی و از ناحیه حق تعالی دانست، درحالی‌که نه دارای منشأ و مبدأ واحد و مشخصی هستند، و نه مبتنی بر وحی می‌باشند، و نه می‌توان هماهنگی و جهت‌گیری آموزه‌ها، اعتقادات و دستورات این ادیان را با اصل توحیدی به اثبات رساند. علاوه بر اینکه، بسیاری از این ادیان و پیروان آنها ادعای الهی بودن را نیز ندارند، بلکه برخی از آنها بر غیر الهی بودن خود تصریح دارند (بی‌ناس، ۱۳۷۰، ص ۲۰۴).

ب. زنده بودن دین: یعنی دین، هنوز روح خود را، که همان اصل توحید و واقعیت مطلق است، از دست نداده باشد (نصر، ۱۳۸۲، ص ۹۶). در این مورد نیز اشکالاتی وجود دارد: اولاً، حق بودن جزء یک چیز، نمی‌تواند معیاری برای حق بودن کل آن باشد. از این‌رو، اگرچه اعتقاد به توحید در هر دین و مکتبی که باشد، یک اعتقاد کاملاً حق و مطابق با واقع است، اما وجود این اعتقاد حق را نمی‌توان

بخش عمده‌ای از ادیان، از قبیل: مسائل اخلاقی و آخباری که پیرامون جهان و تاریخ و آفرینش در ادیان موجود است، بیانگر این نکته است که داشتن تاریخ اعتبار را نمی‌توان به عنوان یک معیار مستقل و نهایی برای تشخیص ادیان حق از باطل معرفی نمود. علاوه بر اینکه، حقانیت و صدق برخوردارگی از تاریخ اعتبار، در بخش‌هایی از دین، که این معیار نقش‌آفرین است، براساس مطابقت با واقع اثبات می‌شود. پس معیار حقانیت و صدق برخوردارگی از اعتبار، خود مبتنی بر مطابقت با واقع و نفس‌الامر می‌باشد، از این‌رو، نمی‌توان آن را به عنوان یک معیار مستقل برای ارزیابی و سنجش حقانیت یا بطلان ادیان دانست.

۷. آخرین معیار در این رابطه، مطابقت با واقع و نفس‌الامر می‌باشد؛ یعنی حق در خصوص دین، به معنای صدق، و مقصود از حقانیت ادیان، صادق بودن گزاره‌های دینی در هر دین است (نبویان، ۱۳۸۱، ص ۲۳ و ۳۷). در واقع، همان معیاری که در سایر گزاره‌ها، در رابطه با صدق آنها مورد پذیرش است، در خصوص دین نیز مطرح می‌شود.

به نظر می‌رسد، از میان معیارهای مطرح‌شده، معیار هفتم و تا حدودی معیار ششم صحیح می‌باشند. از جمع میان این دو، به معیاری مطلوب دست خواهیم یافت. پیش از توضیح بیشتر، برای تعیین دقیق اصطلاح حقانیت در ادیان، به ریشه آن یعنی واژه حق در ادیان می‌پردازیم:

الف. تفصیل میان معنای حق در ترکیب: حق بودن (Being rights)، و معنای حق در ترکیب حق داشتن (Having rights). ترکیب اول در اصطلاح اخلاقی و فلسفی به کار رفته است. و ترکیب دوم در اصطلاح سیاسی، حقوقی و اخلاقی به کار می‌رود. آنچه در اینجا اهمیت دارد، معانی حق در ترکیب حق بودن، در اصطلاح فلسفی آن است.

واژه «حق» در اصطلاح فلسفی، در معانی زیر به کار برده می‌شود:

۱. واجب الوجود بالذات که هیچ‌گونه عدم در آن راه ندارد.
۲. مطلق وجود خارجی که زمانی به فعلیت برسد.
۳. وجود دائم، مانند: عقول.
۴. قول و اعتقادی که مطابق با واقع است. به بیان دیگر، به قول و اعتقاد از آن جهت که نفس‌الامر با آن مطابق است، «حق» گویند.
۵. آنچه شیئی شایسته آن است.
۶. رسیدن شیئی به غایت خود.

معیاری برای حق دانستنِ کلِ آموزه‌ها و دستوراتِ آن دین دانست و از این طریق، حق بودن آن دین را اثبات نمود. ثانیاً، براساس این معیار، ادیانی مثل مسیحیت، بودیسم و... که فاقد اعتقاد به توحید می‌باشند، باید ناحق شمرده شوند. درحالی‌که سنت‌گرایان آنها را حق می‌دانند. البته سنت‌گرایان با دست زدن به توجیهات و تأویلاتی، به دنبال اثبات روح توحید در این ادیان برآمده‌اند، اما این تلاش‌ها مورد پذیرش ادیان و صاحبان آنها نمی‌باشد.

ج. وجود امور مشترک میان ادیان: این امر سبب می‌شود تا اگر یکی از این ادیان حق باشد، سایر ادیان نیز حق باشند، و هیچ دینی خارج از حقانیت اصیل نباشد (نصر، ۱۳۸۲، ص ۹۹). از اشکالاتی که پیش از این گذشت، بطلان این معیار نیز روشن شود؛ زیرا صرف داشتن اشتراک یک دین با دین حق، نمی‌تواند اثبات حقانیت تمامیت آن دین را نماید. تنها می‌تواند حقانیت همان امر مشترک را اثبات نماید.

۶. معیار دیگر، تاریخ اعتبار و به معنای دقیق‌تر، عدم کفایت می‌باشد، نه مطابقت با واقع؛ به این معنا که علاوه بر ناحق بودن همه ادیان غیر الهی یا ادیان الهی تحریف‌شده، حتی ادیان الهی تحریف‌نشده نیز به رغم اینکه صادق و مطابق با واقع‌اند، و اصول بنیادین اعتقادی همه آنها مشترک، و اختلاف آنها صرفاً در برخی احکام و قوانین است، عادی از حقانیت هستند؛ بدین معنا که به عصر خاصی اختصاص داشته، و پس از گذشت عصر آنها، ایمان به آنها کافی نیست، بلکه لازم است، علاوه بر ایمان به انبیاء^{علیهم‌السلام} و کتاب‌های آسمانی گذشته، به فرمان الهی در عصر بعدی گردن نهاده شود (حسین‌زاده، ۱۳۸۸، ص ۱۵۹؛ همو، ۱۳۸۳، ص ۱۴۸). به نظر می‌رسد، ملاک اصلی حقانیت در این معیار این است که یک دین با تأییدی که از جانب خداوند متعال دارد، هنوز اعتبار الهی‌اش را از دست نداده است. از این‌رو، می‌تواند طریقی معنوی به سوی خداوند متعال باشد. این ویژگی تنها در ادیانی یافت می‌شود که علاوه بر عدم تحریف، تاریخ اعتبار آنها نیز تمام نشده، و کفایت رساندن پیروان خود به خداوند متعال را از دست نداده باشند.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که برخوردارگی از اعتبار و عدم انقضای مطلوبیت یک دین نزد خداوند، آیا خود یک معیار نهایی و مستقل می‌باشد یا راهی برای شناخت صدق و واقعی بودن ادعای حقانیت و لزوم تبعیت از پیامبر یک دین، داشتن تاریخ اعتبار آن نزد خداوند متعال است؟ در حقیقت، معیار حقانیت دین، مطابقت با واقع و نفس‌الامر می‌باشد، اما برخوردارگی یک دین از اعتبار، دلیل و آماره‌ای است بر مطابقت با واقع و برخوردارگی از صدق و حقانیت. نسخ‌ناشدنی بودن و تاریخ نداشتن

۷. داشتن غایت صحیح عقلانی (نبویان، ۱۳۸۸، ص ۳۰).
 حق بودن ادیان، به معنای چهارم از معانی فوق می‌باشد؛ یعنی مقصود از حقانیت ادیان، صادق بودن گزاره‌های دینی و مطابقت آنها با نفس‌الامر در هر دین می‌باشد.
 هر دینی از چهار بخش عمده تشکیل یافته است: اعتقادات (گزاره‌های مربوط به جهان‌بینی)، احکام عملی (شریعت)، دستورات اخلاقی، و معارفی درباره تاریخ، طبیعت، آفرینش و مانند آنها.

الف. در بخش اول، هنگامی یک اعتقاد و بینش دینی صادق و حق است که مطابق با واقع باشد. گزاره‌های اعتقادی که پیرامون مبدأ و معاد و نبوت و... است، حکایت از آغاز پایان و راه و راهنما در عالم دارند. از این‌رو، صدق آنها نیز منوط به مطابقت با محکی خود در متن هستی است. بنابراین، چنانچه توصیفی که از مبدأ و یا نهایت عالم دارند، و همچنین ادعایی که در وجوب پیروی از شخص خاص در آن عصر، به عنوان پیامبر و راهنمای رسیدن به حق دارند، مطابق با واقع و نفس‌الامر باشد. این بخش از دین، حق و صادق خواهد بود. در غیر این صورت، ناحق و باطل می‌باشد.

ب. در بخش دوم و احکام عملی، هر دینی مدعی است. آنچه به عنوان شریعت و دستورات عملی در آن دین یافت می‌شود، همان چیزی است که خداوند متعال بر اساس مصالح و مفاسد واقعی، برای برخورداری بندگان از یک زندگی مطلوب در دنیا و رسیدن به مقام قرب، که نهایت کمال آدمی است، تشریح نموده تا در سایه عمل به آن، راهی به سوی حق و کمالات دنیوی و اخروی فراروی انسان گشوده شود. حال اگر در واقع نیز چنین باشد؛ یعنی خداوند متعال در آن عصر، راه رسیدن به خود را در گرو عمل به آن شریعت و احکام عملی قرار داده باشد، آن شریعت و احکام عملی، صادق و مطابق با جعل و تشریح الهی و نفس‌الامر می‌باشند. اما اگر چنین نباشد؛ یعنی یا آن احکام عملی و شریعت از سوی خداوند تشریح نشده باشند، و یا اینکه تاریخ اعتبار و کفایت خود را از دست داده باشند، و دوره و عصر عمل به آنها سر آمده باشد. در این صورت، نفس‌الامر و آنچه اراده تشریحی الهی به آن تعلق گرفته، تا راهی عملی برای رسیدن به حق باشد، دیگر این شریعت و احکام عملی نخواهد بود و مطابق با واقع و نفس‌الامر نمی‌باشند. واقع تشریح الهی در آن عصر، چیز دیگری است. در حالی‌که، این دین مدعی است؛ شریعت و احکام عملی او همان چیزی است که خداوند در واقع و نفس‌الامر جعل و تشریح نموده است.

ج. در بخش سوم و دستورات اخلاقی نیز آنچه در فلسفه اخلاق، مورد پذیرش است، نظریه واقع‌گرایی است؛ یعنی گزاره‌های اخلاقی، حکایت از یک ضرورت در متن واقع می‌نماید. حال اگر در واقع و نفس‌الامر نیز چنین باشد و ضرورت داشته باشد، در این صورت، آن دستورات اخلاقی نیز صادق و حق می‌باشند. در غیر این صورت، خطا و باطل خواهند بود.

د. در بخش چهارم هم موضوع بسیار روشن است. اگر آن گزارشات تاریخی یا طبیعی و... که در دین است، مطابق با واقع و نفس‌الامر تاریخی و طبیعی خودشان باشند، صادق و در نتیجه حق می‌باشند. در غیر این صورت، باطل و ناحق خواهند بود.

حال اگر دینی در هر چهار بخش اساسی خود، مطابق با واقع و حق باشد، خود آن دین نیز، که تشکیل یافته از مجموع آن بخش‌ها هست، حق خواهد بود.
 نکته پایانی اینکه، بحث ابتدایی در کثرت‌گرایی ادیان، به آخرت و مسئله نجات و رستگاری مربوط بوده است. نظریه‌پردازان کثرت‌گرایی نیز با همین مسئله کار خود را آغاز کرده‌اند. ایشان معتقدند: عده‌ای از غیرمسیحیان، انسان‌های صالحی هستند و به‌وسیله دینشان نجات می‌یابند. اما در ادامه دچار مغالطه شده و از پلورالیسم در نجات، به پلورالیسم در حقانیت و صدق منتقل شده‌اند و آموزه‌های متعارض و متناقض همه ادیان را حق و صادق دانسته‌اند. روشن است که اهل نجات بودن شخص با مَهتدی بودن و صدق اعتقادات او ملازم نیست (نبویان، ۱۳۸۱، ص ۳۲-۳۳)؛ زیرا ممکن است دین حق به شخصی نرسیده باشد، و آن شخص نیز امکان دسترسی به دین حق را نداشته باشد، اما به آنچه می‌پنداشته است خداوند متعال از او می‌خواهد، عمل نموده باشد. بنابراین، به جهت قاصر بودنش، اهل نجات است، اما اعتقادات و دین او ناحق و باطل می‌باشد.

الف. در بخش اول، هنگامی یک اعتقاد و بینش دینی صادق و حق است که مطابق با واقع باشد. گزاره‌های اعتقادی که پیرامون مبدأ و معاد و نبوت و... است، حکایت از آغاز پایان و راه و راهنما در عالم دارند. از این‌رو، صدق آنها نیز منوط به مطابقت با محکی خود در متن هستی است. بنابراین، چنانچه توصیفی که از مبدأ و یا نهایت عالم دارند، و همچنین ادعایی که در وجوب پیروی از شخص خاص در آن عصر، به عنوان پیامبر و راهنمای رسیدن به حق دارند، مطابق با واقع و نفس‌الامر باشد. این بخش از دین، حق و صادق خواهد بود. در غیر این صورت، ناحق و باطل می‌باشد.

ب. در بخش دوم و احکام عملی، هر دینی مدعی است. آنچه به عنوان شریعت و دستورات عملی در آن دین یافت می‌شود، همان چیزی است که خداوند متعال بر اساس مصالح و مفاسد واقعی، برای برخورداری بندگان از یک زندگی مطلوب در دنیا و رسیدن به مقام قرب، که نهایت کمال آدمی است، تشریح نموده تا در سایه عمل به آن، راهی به سوی حق و کمالات دنیوی و اخروی فراروی انسان گشوده شود. حال اگر در واقع نیز چنین باشد؛ یعنی خداوند متعال در آن عصر، راه رسیدن به خود را در گرو عمل به آن شریعت و احکام عملی قرار داده باشد، آن شریعت و احکام عملی، صادق و مطابق با جعل و تشریح الهی و نفس‌الامر می‌باشند. اما اگر چنین نباشد؛ یعنی یا آن احکام عملی و شریعت از سوی خداوند تشریح نشده باشند، و یا اینکه تاریخ اعتبار و کفایت خود را از دست داده باشند، و دوره و عصر عمل به آنها سر آمده باشد. در این صورت، نفس‌الامر و آنچه اراده تشریحی الهی به آن تعلق گرفته، تا راهی عملی برای رسیدن به حق باشد، دیگر این شریعت و احکام عملی نخواهد بود و مطابق با واقع و نفس‌الامر نمی‌باشند. واقع تشریح الهی در آن عصر، چیز دیگری است. در حالی‌که، این دین مدعی است؛ شریعت و احکام عملی او همان چیزی است که خداوند در واقع و نفس‌الامر جعل و تشریح نموده است.

حاصل اینکه، در واقع و نفس‌الامر، خداوند متعال بر اساس مصالح و مفاسد واقعی، دستورات عملی و احکامی را جعل و تشریح نموده است تا راهی عملی برای وصول بندگانش به حق و مقام قرب او و

نتیجه گیری

دیدگاه‌های متعددی را در این مقاله با هدف ارائه معیاری برون‌دینی برای بازشناسی و ارزیابی دین حق از دین باطل طرح، تبیین و بررسی نمودیم. به نظر می‌رسد، از میان دیدگاه‌های مزبور معیاری که می‌توان پذیرفت و به عنوان شاخصی برای ارزیابی و بازشناسی دین حق از ادیان باطل به کار بست، معیاری است که از ترکیب دیدگاه مطابقت با واقع و نفس‌الامر و دیدگاه تاریخ اعتبار به دست می‌آید. بر این اساس، آنچه در معیار حقانیت یک دین مورد پذیرش قرار گرفت، مطابقت با واقع و نفس‌الامر است و آنچه در واقع و نفس‌الامر اهمیت ویژه دارد داشتن تاریخ اعتبار و کفایت در دو بخش: وجوب اطاعت از پیامبر خاص در آن عصر، و عمل به شریعت و احکام عملی دین در آن عصر می‌باشد.

منابع

- جان بی ناس (۱۳۷۰)، *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه علی اصغر حکمت، ج پنجم، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- جان هیک (۱۳۷۸)، مباحث پلورالیزم دینی، ترجمه: عبدالرحیم گواهی، تهران: تیان.
- حسین نصر (۱۳۸۲)، *جاودان خرد*، ترجمه حسن حسینی، تهران: سروش.
- حسین نصر (۱۳۸۰)، *معرفت و امر قدسی*، ترجمه فرزاد حاجی میرزائی، تهران: فرزاد روز.
- خسرو پناه، عبدالحسین (۱۳۸۳)، *کلام جدید*، چ سوم، قم: مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه
- محمد حسین زاده (۱۳۸۸)، *درآمدی بر معرفت‌شناسی و مبانی معرفت دینی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ☞
- محمد حسین زاده (۱۳۸۳)، *مبانی معرفت دینی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ☞
- محمود نویان (۱۳۸۱)، *پلورالیزم دینی*، تهران: دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۱
- محمود نویان (۱۳۸۸)، *حق و چهار پرسش اساسی*، قم مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ☞
- هادی صادقی (۱۳۷۸)، *الهیات و تحقیق‌پذیری*، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۸.
- John Hick (1977), "Eschatological Verification Reconsidered", in the Problems of Religious Pluralism, New York: st.Martin,s Press.
- John Hick (1985), Problems of Religious Pluralism, New York: st.Martin,s Press.
- John Hick, Theology and Verification, Theology Today, vol. XVII.
- John Hick (1988), And Paul Kutter, The Myth Of Christian Uniqueness.
- John Hick, On Grading Religion In Problems Of Religious Pluralism.
- John Hick (1985), Theology and Verification Pluralism ,New York: St. Martin`s Press.
- John Hick (1974), Truth And Dialogue In World Religions,London: Sheldon Press.
- Richards Glyn (1989), Towards a Theology of Religions, New York: Routledge.